

حفره (Le Trou)



و در هر قدم با آن‌ها همراه شوید، با فیلمی یکه رو به‌رو خواهید شد که هیچ فیلمی در تاریخ سینما شبیهش نیست. ضمن این که «حفره» یکی از بهترین پایان‌بندی‌های تاریخ سینما را هم در دل خود جای داده است.

«چند زندانی که هر کدام با حبس‌های طولانی مدت دست در گریبان هستند، تصمیم به فرار از یک زندانی فوق امنیتی گرفته‌اند. آن‌ها در حال حفر تونلی از سلول خود به سمت فاضلاب هستند تا از این طریق به آزادی برسند. روزی یک زندانی جدید که امید بسیاری به آزادی دارد، به آن‌ها ملحق می‌شود. حال آن چند زندانی قدیمی نمی‌دانند که می‌توان به این تازه‌وارد اعتماد کرد یا نه. آن‌ها یا باید این تازه‌وارد را در جریان بگذارند یا کلاً بیخیال فرار شوند اما...»

■ کارگردان: ژاک بکر

■ بازیگران: میشل کنستانتین، ژان کلودی، فیلیپ لرو و آمارک میشل

■ محصول: ۱۹۶۰، فرانسه

■ امتیاز سایت IMDb به فیلم: ۸.۵ از ۱۰

■ امتیاز فیلم در سایت راتن تومیتوز: —

شخصاً معتقدم که دو فیلم فرانسوی «یک محکوم به مرگ گریخت» و همین فیلم «حفره» بهترین فیلم‌های فرار از زندانی تاریخ هستند. دو فیلم‌ساز با دورویکرد متفاوت از داستان مردانی می‌گویند که در تلاش هستند از زندانی بگریزند. دو فیلم به دو شکل متفاوت اجرا شدن نقشه‌ها را نشان می‌دهند و در نهایت هم رویکرد هر دو فیلم‌ساز با آن چه که هالیوود در این ژانر تولید می‌کند، زمین تا آسمان تفاوت دارد. یکی از راه‌های ساختن فیلم‌های فرار از زندانی، قرار دادن تعدادی زندانی در قفسه و نمایش مراحل مختلف اجرای نقشه توسط آن‌ها است؛ فرد با افرادی برای فرار از یک زندان با هم توطئه می‌کنند و بعد از طراحی یک نقشه‌ی دقیق، اقدام به فرار می‌کنند. «حفره» چنین فیلمی است اما ژاک بکر برخلاف فیلم‌های مشابه اصلاً به دنبال این نیست که عمل قهرمانان درامش را عملی محیرالعقول و پراز ریزه‌کاری‌های هوش‌ربا نشان دهد. او بر شخصیت‌ها و کوچک‌ترین اعمال آن‌ها متمرکز می‌ماند و برخلاف فیلم‌های آمریکایی که خود نقشه‌ی فرار را مهم‌تر از فراریان نشان می‌دهند، هیچ چیز به اندازه‌ی مردان برگریداش برای وی اهمیت ندارند.

در چنین چارچوبی است که روابط بین آدم‌ها ذره ذره ساخته می‌شود تا اگر تراژدی با پیروزی هم در پایان شکل می‌گیرد، از دل همین روابط باشد نه به دلیل درست اجرا نشدن تکه‌ای از نقشه یا تبصر هر یک از افراد درگیر در ماجرا.

نقشه فرار بسیار ساده به نظر می‌رسد؛ کندن یک حفره و رسیدن به فاضلاب. اگر به دنبال آن طرح‌های عجیب و غریب می‌گردید که در ظاهر اثری فرار از زندانی را مهیج می‌کنند، این فیلم حسایی حال شما را خواهد گرفت. اما اگر دل به شخصیت‌ها دهید

ریفیفی (Rififi)



■ کارگردان: ژول داسن

■ بازیگران: ژان سرو، کارل مونر و ژول داسن

■ محصول: ۱۹۵۵، فرانسه

■ امتیاز سایت IMDb به فیلم: ۸.۱ از ۱۰

■ امتیاز فیلم در سایت راتن تومیتوز: ۹۲٪

«ریفیفی» را کارگردانی آمریکایی ساخته است. کسی که پس از ماجراهای تفتیش عقاید سناتور مک‌کارتی در آمریکا، وارد لیست سیاه هالیوود شد و ادامه‌ی کار در کشورش را برای سال‌ها از دست داد تا دوباره روزگار به حالت عادی بازگردد. پس رخت سفر بست و به فرانسه رفت تا در آن جا کار کند. انگار پس از جنگ دوم جهانی، روندی وارونه شکل گرفته بود و حالا با اتمام جنگ، سینماگران آمریکایی به خاطر جنگ سرد سرا از فرانسه درمی‌آوردند.

همین روحیه‌ی آمریکایی و انتقالش به دل یک داستان فرانسوی، کیفیتی یکه به «ریفیفی» بخشیده است. فرانسویان از همان زمان شکل‌گیری سینمای نوآر به تحسین آن پرداختند و اصلاً واژه‌ی «نوآر» به معنای «سیاه» کلمه‌ای فرانسوی است که آن‌ها به این ژانر عمیقاً آمریکایی بخشیده‌اند. اما ژول داسن نشان داد که می‌توان قصه‌هایی این چنین را به اروپا هم برد و یک فیلم فرانسوی معروف با محوریت جهان تودر تو و پیچیده و پراز سایه و روشن نوآر ساخت. بعدها کسی چون ژان پیر ملویل هم پیدا شد و این نوع فیلم ساختن را به شکلی اساسی به سینمای فرانسه پیوند زد.

در این فیلم با سارقانی سرو و کار داریم که در کار خود خبره‌اند. یکی از آن‌ها که به نظر بیماری خطرناکی دارد و رهبری گروه را بر عهده می‌گیرد. دزدی مکرر که‌ای طراحی می‌شود اما گروهی رقیب هم وجود دارند که همه چیز را به هم می‌ریزند. از این جا داستان سر و شکل دیگری پیدا می‌کند و به قصه‌ی تقابل میان شرافت، مردانگی و انسانیت با دامنشی و طمع آغاز می‌شود. از سوی دیگر «ریفیفی» بر خوردار از یکی از بهترین سکانس‌های سرقت تاریخ سینما است. سکانسی بیست دقیقه‌ای با یک

سکوت محض که مخاطب حین تماشای آن فقط صدای ضربان قلب خود را می‌شنود. اگر این فرصت و این شانس را داشته باشید که فیلم را در فضایی به دور از اجتماع ببینید که هیچ سر و صدایی مزاحمتان نیست، متوجه خواهید شد که از چه می‌گوییم و این سکانس سرقت با شما چه می‌کند.

مغز متفکر یک گروه سارق با نام تونی که به تازگی از زندان آزاد شده و به نظر یک بیماری کشنده دارد، نقشه‌ی سرقتی تر و تمیز از یک جواهر فروشی را طرح می‌کند. ژو و سزار دو تن از همراهانش در این سرقت هستند. پس از سرقت سزار نمی‌تواند دهانش را بسته نگه دارد و باعث لو رفتن داستان نزد گروه رقیب می‌شود. گروه رقیب بچه‌ی ژورامی دزدند و تونی به خود و مادر بچه قول می‌دهد که هر طور شده او را پیدا کند...